

ماہنامہ بیروتی جنگ دوم جہان

نمبر ۲

آذر ۸۹



ماہ بیروتی ————— م جون ما بروقیم

در این شماره میخوانید...

- سخن سر دبیر..... ۳
- زندگینامه هایریش هیمار..... ۴
- اشغال ایران در جنگ جهانی دوم..... ۱۱
- نبرد لهستان..... ۱۵
- آشنایی با سلاح ضد تانک..... ۱۸
- بد نیست بدانید..... ۲۱

کسانی که مایل هستند در این ماهنامه همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.
 سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه چاپ نمیشوند.

برای عضویت در انجمن ما با آدرس زیر
 مراجعه کنید

www.nazicenter.ir
www.nazicenter.com

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

طراح جلد و صفحات:

مرگن

همکاران این شماره:

مترجم: محمد علی.ک

❖ این ماهنامه تنها در هدف اطلاع رسانی و پرداختن به حقایق پیرامون رایش سوم و جنگ جهانی دوم میباشد.

❖ ماهنامه انسی با نژاد پرستی و نفرت نژادی مخالف است و به تمام نژادها و ادیان الهی احترام میگذارد.

سخن سرد پیر

شاید بعضی ها پرسند که هیتلر سالهاست که از دنیا رفته، شما چرا خود را به آب و آتش میزنید؟

جواب ما این است: چرا با اینکه هیتلر سالها از دنیا رفته، ولی صهیونیست ها و غربی ها همچنان فیلم ها، مقاله ها، مستندها و ... علیه وی با هزینه های هنگفت و کلان تولید و راهی تمام کشورهای جهان می کنند؟ برآستی دلیل آن چیست؟؟

غرب و صهیونیسم از تفکر و اندیشه هیتلر می ترسید و هنوز هم می ترسد. زیرا غرب می داند که شخصی مانند آدولف هیتلر، از عملکرد غلت آنها کاملاً آگاه است و باعث رسوایی و بر ملا شدن دسیسه های ضد بشری آنها می شود. ما نیز طرفدار اندیشه های مثبت وی هستیم و راه حقیقت وی را دنبال می کنیم. همچنین هیتلر در دوران صدارت اعظمی فویش، کمک ها و خدمات شایانی به کشور و ملت ایران ارزانی داشته. پس ما نیز در سپاس از وی تنها می توانیم حرمت وی را نگه داریم و با دفاع از او، گوشه ای از محبت هایش را بپران کنیم. باشد که باعث آسودگی و شادی روح او باشیم.

زندگینامه هاینریش هیملر



هاینریش لوتپلد هیملر (۷ اکتبر ۱۹۰۰ - ۲۳ مه ۱۹۴۵) یک فرمانده ی ارتشی، یکی از مهمترین سران حزب نازی و رئیس تشکیلات SS بود. وی بعد از هیتلر، قدرمندترین مرد رایش سوم بود او به عنوان رئیس پلیس آلمان و بعدها وزیر کشور شد. هیملر بر تمامی امور داخلی و خارجی مربوط به پلیس و نیروهای امنیتی، که شامل گشتاپو (پلیس مخفی آلمان) نیز می شد نظارت داشت. او به عنوان رئیس تشکیلات SS و بعدها به عنوان فرمانده ارتش جانشین و حاکم بی چون و چرای تمامی امور اجرایی رایش، به جایگاه های بالاتری صعود کرد و جایگاه خود را به عنوان دومین مرد قدرتمند رایش مستحکم کرد.

مدت کوتاهی قبل از پایان جنگ، او به دولت های غربی پیشنهاد داد که اگر از بازجویی و محاکمه او

صرف نظر کنند. خود و آلمان را تسلیم آنان خواهد کرد. او بعد از دستگیر شدن توسط نیروهای انگلیسی، قبل از این که مورد بازجویی قرار بگیرد خودکشی کرد.

* سال های اول زندگی

هاینریش هیملر در مونیخ در خانواده ای کاتولیک باواریایی از طبقه ی متوسط به دنیا آمد. پدرش جوزف گبهارد هیملر، معلم دبیرستان و مدیر مدرسه ی مشهور ویتلیباخر بود. مادر او آنا ماریا هیملر (نام خانوادگی اصلی هیدر) یک مسیحی کاتولیکی معتقد بود. او یک برادر بزرگتر به نام گبهارد لودویگ هیملر داشت که در روز ۲۹ ژوئیه سال ۱۸۹۸ به دنیا آمد و یک برادر کوچکتر به نام ارنست هرمان هیملر که در روز ۲۳ دسامبر سال ۱۹۰۵ به دنیا آمد.



هاینریش در واقع اسم خود را از پدر تعمیدی خود یعنی پرنس هاینریش باواریا از خانواده سلطنتی باواریا گرفته بود. پدر هاینریش یعنی گبهارد، معلم پرنس هاینریش بود. در سال ۱۹۱۰ هیملر به مدرسه ی لانشوت رفت و در آنجا در رشته ی ادبیات کلاسیک مشغول به تحصیل شد. در انجام تکالیف خود کوشا بود. او از ورزش شطرنج، ساز چنگ، جمع آوری تمبر و باغبانی لذت می برد. او از کودکی تا زمان مرگش، فردی تو دار و کاملاً خونسرد بود.

خیلی از اطرافیان می گفتند که هاینریش هیملر شخصیت مرموزی دارد.

دفترچه یادداشت هیملر در بین سال های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۸ بیانگر این هستند که او شدیداً به اخبار جنگی علاقه داشت. او از پدرش درخواست کرده بود تا با استفاده از روابط سلطنتی بتواند جایی برای او به عنوان افسر در ارتش بیابد. والدین او خواسته اش را برآورده کردند و به او اجازه دادند تا به هنگ ۱۱ باواریا پیوند و با آن ها آموزش ببیند. به دلیل آن که او در ورزش چندان موفق نبود در آموزش های نظامی با مشکل مواجه می شد. در سال ۱۹۱۸ جنگ تمام شد. و با آن انگیزه ی هیملر برای رسیدن به مقامی در ارتش و افسر شدن فروکش کرد. در طی سال های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ هیملر بعد از گذراندن دوره ی کارآموزی، در موسسه فناوری مونیخ در رشته کشاورزی به تحصیل خود ادامه داد.

* اوایل بزرگسالی



هاینریش هیملر در کنار خانواده اش

در سال ۱۹۲۳ هیملر به همراه آدولف هیتلر و تحت نظر ارنست روهم (فرمانده SA) در کودتای مونیخ شرکت کرد. در سال ۱۹۲۶ همسر آینده ی خود را در لابی هتل دید، در حالی که در اصل برای دور ماندن از طوفانی که جریان داشت به آنجا پناه برده بود. مارگارت سیگروت ۷ سال بزرگتر از او بود و زنی مطلقه و پروتستانت بود. آنها در تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۲۸ با یکدیگر ازدواج کردند. در همین زمان هیملر سعی کرد تا به عنوان یک دامدار یک مرغداری تاسیس کرد تا در آن کار کند که در این کار موفق نبود. تنها فرزند آنها گودرون در تاریخ ۸ اگوست ۱۹۲۹ به دنیا آمد. هیملر دختر

خود را بسیار دوست داشت و او را پوپپی (به زبان آلمانی یعنی عروسک) صدا می زد. مارگارت بعدها پسری را به فرزندخواندگی قبول کرد که هیملر به او علاقه ای نداشت. هاینریش و مارگارت در سال ۱۹۴۰ از یکدیگر بدون آن که طلاق بگیرند جدا شدند. در آن زمان هیملر با منشی به نام هدویگ پوتهاست رابطه ی صمیمی را برقرار کرد. پوتهاست در سال ۱۹۴۱ شغلش را رها کرد تا با هیملر زندگی کند. هاینریش صاحب ۲ فرزند دیگر هم شد. پسر او هلگا در سال ۱۹۴۲ و دخترش نانت در سال ۱۹۴۴ به دنیا آمد.

هیملر همچنین به کشاورزی و برقراری تعادل میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم علاقه مند بود. او و همسرش طرح های بزرگ و مختلفی برای ساختن یک زندگی با کشاورزی را داشتند. او به انجمن آرتامن پیوست که یکی از انجمن های جوانانی بود که سعی در برقرار تعادل میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم داشتند. او به عنوان یکی از رهبران این نهضت انتخاب شد و به واسطه ی این نهضت با رودلف هس و ریچارد والتر که بعدها در دفتر RUSHA مشغول به کار شد، آشنا شد.

* طی کردن پله های ترقی در SS



هیملر در سال ۱۹۲۵ به SS پیوست. او در ابتدا به عنوان رهبر ناحیه ای در باواریا در SS فعالیت می کرد و در سال ۱۹۲۷ به عنوان معاون رییس SS و سپس بعد از استعفای رییس SS یعنی ارهارد هیدن به عنوان تشکیلات SS انتخاب شد. در آن زمان تشکیلات SS ۲۸۰ عضو داشت و تقریباً گردانی از اعضای ویژه ی SA یعنی نیروی شبه نظامی حزب نازی بود. هیملر در مدت یک سال سعی کرد تا فعالیت های SS را گسترش دهد و در سال ۱۹۳۰ به درجه ی SS-Gruppenfuhrer (یعنی فرمانده ی گروه) ارتقا یافت. در آن زمان این درجه تنها یک عنوان برای فرمانده ملی تشکیلات SS بود. در سال ۱۹۳۳، SS ۵۲۰۰۰ عضو داشت. تشکیلات SS قوانین سفت و سختی برای داوطلبان در نظر گرفته بودند تا دارای نظم خاصی باشد. هیملر و دستیارش راینهارد هیدریش تلاش کردند تا SS را از اس ای جدا کنند. در ماه ژوئیه سال ۱۹۳۲ یونیفرم های سیاه اس اس به تدریج جایگزین یونیفرم های قهوه ای SA شدند.

تا سال ۱۹۳۴ این یونیفرم ها به اندازه ی کافی در دسترس بودند تا برای استفاده ی عموم اعضا مورد استفاده قرار بگیرند. در سال ۱۹۳۳ هیملر به درجه ی بالاتری یعنی SS-Obergruppenfuhrer ارتقا یافت که او را هم درجه با فرماندهان بالامرتبه ی SA ساخت. فرماندهانی که از SS بیزار بودند و به قدرت آن غبطه می خوردند. هیملر، هرمان گورینگ و ژنرال ورنر فن بلومبرگ با این نکته که SA و رهبرش ارنست روهم خطری جدی برای ارتش آلمان و رهبری حزب نازی به شمار می آید موافق بودند. روهم دیدگاه های سوسیالیستی و پوپولیستی داشت و معتقد بود انقلاب واقعی هنوز به وقوع نپیوسته است. او معتقد بود که SA باید تنها سازمان مسلح آلمان باشد. این باعث شد تا تعدادی از رهبران حزب نازی، فرماندهان ارتشی و همچنین سیاسی احساس کنند تا روهم خیال دارد به همراه SA کودتایی علیه حزب به راه اندازد تا قدرت را بدست بگیرد. هیملر و هرمان گورینگ، هیتلر را متقاعد کردند که ارنست روهم قبل از اینکه دست به حماقتی بزند، باید از بین برود و هیتلر هم موافقت کرد. این امر را به راینهارد هیدریش، کورت دلوگه و ورنر بست، داده شد، که روهم اعدام شود.

این اتفاق در تاریخ ۳۰ ژوئن، در شبی که به شب دشنه‌های بلند معروف شد رخ داد و چندی از افسران بلند مرتبه SA نیز اعدام شدند. روز بعد تشکیلات SS به یک سازمان مستقل تبدیل شد که تنها مطیع هیتلر بود و هیملر به عنوان بالامقام ترین رهبر SS انتخاب شد.

* تحکیم قدرت



در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۳۴، گورینگ قبول کرد تا به عنوان همکار در کنار هیملر و هیدریش قرار بگردد. هرمان گورینگ تمامی اختیارات گشتاپو، یعنی پلیس مخفی پروس را به هیملر واگذار کرد، که همچنین به عنوان رئیس تمامی نیروهای پلیس در خارج پروس نیز منصوب شد.

۲ روز بعد در ۲۲ آوریل هیملر، هیدریش را به عنوان رئیس گشتاپو برگزید. هیدریش همچنین رئیس SD (سازمان اطلاعاتی آلمان) بود.

در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۳۶ هیملر بعد از آنکه هیتلر اعلام کرد که تصمیم دارد تمامی وظایف مربوط به اجرای قانون را در رایش متحد سازد، به عنوان رئیس پلیس آلمان انتخاب شد. سابق بر این، اجرای قانون در آلمان همیشه یک مساله ی محلی و ایالتی بوده است. در این صورت هیملر زیر نظر ویلهلم فریک، وزیر کشور وقت وظیفه ی خود را انجام می داد که با صلاحدید هیتلر، نیروهای پلیس با تشکیلات SS ادغام شدند و ویلهلم فریک دیگر نقشی در اجرای قانون نداشت.

هیملر در آن زمان که تمامی تشکیلات مربوط به اجرای قانون در حال تبدیل به یک سازمان واحد می شدند که دفتر اصلی آنان مرکز اصلی SS بود، توانست اختیارات بیشتری را کسب کند، اگر چه هنوز اختیارات محدودی نسبت به افسران پلیس داشت. در واقع اختیاراتی که او داشت برابر اختیارات قبلی وزیر کشور بود و تنها در سال ۱۹۴۳ بود که با منصوب شدن هیملر به عنوان وزیر داخلی کشور، اختیارات او کامل شد.

بعد از سال ۱۹۳۶ هیملر همچنین ریاست نهادهای غیر سیاسی مثل کریپو را نیز داشت که با گشتاپو ادغام شد و تبدیل به سیپو (پلیس امنیتی) شد که رهبری آن بدست هیدریش بود. این ادغام در چهارچوب رایش انجام نشد و کریپو هنوز هم در دست رهبران مردمی و بعدها تحت نظر حزب بود، ولی بعدها در کشورهای اشغالی که تحت سرپرستی خود رایش نبودند، سیپو توانست به عنوان زیر مجموعه ای از SS موثر عمل کند. پس از شروع جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹ هیملر دفتر اصلی امنیتی رایش را تاسیس کرد که سیپو (گشتاپو و کریپو) همراه با SD (سرویس اطلاعاتی) به عنوان نهادهای جداگانه تحت نظر هیدریش قرار گرفتند. هیملر بر روند اردوگاه های کار اجباری نیز نظارت داشت. اما با شروع جنگ جهانی دوم هیملر و SS بر اردوگاه کار اجباری نقشی در هدایت آن ها نداشتند.

اس اس در طول این سال ها یک شاخه ی نظامی منحصر به فرد را داشت یعنی SS-VT که بعدها تبدیل به (Waffen-SS) شد. با این که در واقع Waffen-SS تحت نظر هایملر بود ولی برای رهبری Waffen-SS ساختار پیچیده و نظامی به وجود آمده بود و این شاخه در کنار ورماخت در نبردها شرکت کرد.



* جنگ جهانی دوم

قبل از شروع عملیات بارباروسا و تهاجم به روسیه در سال ۱۹۴۱ هایملر SS را برای از بین بردن نیروهای بلشویست مهیا کرد. او داوطلبانی فراوانی را از کشورهای مختلف اروپایی جمع کرد، مخصوصاً افراد ساکن اسکاندیناوی، دانمارکی ها، نروژی ها، سوئدی ها و هلندی ها.

بعد از شروع تهاجم، اوکراینی ها، لتونی ها، لیتوانیایی ها و استونیایی ها نیز به وافن اس اس اضافه شدند، بدین گونه که هایملر اعلام کرد باید تهاجمی همه جانبه و اروپایی انجام شود تا ارزش های و معیارهای اروپای از گزند بلشویست های بی خدا در امان بماند. هزاران نفر داوطلب شدند و هزاران نفر دیگر از کشورهای مختلف نیز اضافه شدند. در ایالت های بالتیک هم بسیاری از افراد محلی به علت اعلام مخالفت خود نسبت به اشغال شدن کشورشان توسط شوروی، خواستار پیوستن به Waffen-SS شدند و در مقابل نیروهای شوروی عملکرد خوبی را از خود به جا گذاشتند. در اروپای غربی شمار داوطلبان به مراتب کمتر بود، اما زیرشاخه هایی از Waffen-SS در آنجا هم پدید آمدند، مانند گروه والونیان به رهبری "لئون دیگرله" که هایملر قصد داشت پس از اتمام جنگ او را به عنوان صدراعظم ایالت بورگوندی منصوب کند.

* وزیر کشور

در سال ۱۹۴۳ هایملر به عنوان وزیر رایش انتخاب و جانشین فریک شد، منصوب شدن هایملر به عنوان وزیر کشور باعث شد تا وزارت کشور با SS ادغام شود. اما هایملر تلاش داشت تا پیوستن رهبری حزب نازی به بخش غیر دولتی را متوقف کند و اختیارات رهبران حزب را تغییر دهد.

* توطئه ی ۲۰ ژوئیه

این توطئه که توسط فون کلاوس اشتافنبرگ انجام شده بود، ثابت شد که رهبران سرویس اطلاعاتی ارتش آلمان، مخصوصاً رئیس آن یعنی آد میرال ویلهلم کاناریس، در این توطئه دست داشتند. این باعث شد تا هیتلر سرویس اطلاعاتی ارتش را منحل کند و به دنبال آن سرویس اطلاعاتی هایملر SD، به تنها سرویس اطلاعاتی فعال رایش تبدیل شد. این باعث شد تا هایملر بتواند به درجات بالاتری صعود کند.

ژنرال فردریش فروم، فرمانده ی ارتش پشتیبان هم در این توطئه حضور داشت و باعث شد تا او نیز برکنار شود. برکناری او باعث شد تا هایملر جانشین فروم شود. او در این مقام از اختیارات خود برای گسترش بیشتر Waffen-SS استفاده کرد. اما تحقیقات به زودی شروع شد و ثابت شد چندی از رهبران SS هم در این توطئه شرکت داشتند، حتی افسران بلندمرتبه که بازیچه ی دست بورمن شدند تا او بتواند در نبرد بر سر قدرت با SS، پیروز شود.

* فرماندهی جنگی

در اواخر سال ۱۹۴۴ هیملر فرماندهی ارتش شمالی راین شد. این ارتش وظیفه داشت تا با ارتش هفتم آمریکا و ارتش اول فرانسه در غرب رودخانه ی راین مقابله کند. هدایت ارتش هفتم آمریکا بر عهده ی ژنرال "الکساندر پاتچ" و هدایت ارتش اول فرانسه بر عهده ی ژنرال "ژان دولاتره دوتاسینی" بود.

در تاریخ ۱ ژانویه ۱۹۴۵ ارتش هیملر عملیات باد شمالی را آغاز کرد تا آمریکایی ها و فرانسوی ها را به عقب راند. در اواخر ژانویه و بعد از موفقیت های نسبی، هیملر به قسمت شرق منتقل شد. ۲۴ ژانویه ارتش شمالی راین هم بعد از عقب نشینی منحل شد. این عملیات در روز ۲۵ ژانویه پایان یافت.

به عنوان فرماندهی ارتش ویستولا، هیملر مرکز فرماندهی را در "شنایدمول" برپا ساخت و از قطاری مخصوص استفاده می کرد. او که می خواست لیاقت خود را نشان دهد، با ضد حمله ی برق آسایی که توسط ژنرال ها طراحی شده بود مخالفت کرد. عملیات به زودی با شکست مواجه شد و هیملر از رهبر نظامی را برکنار شد و به جای او "هاینر لامردینگ" روی کار آمد. هیملر مجبور شد مرکز فرماندهی خود را به "فالکنبرگ" منتقل کند. در روز ۳۰ ژانویه هیملر دستورات تند و جدی را صادر کرد: "هر کس عقب نشینی یا دستورات خود را فراموش کند، تنبیه خواهد شد." این دستور از آن جهت صادر کرد تا به سربازان روحیه دهد. شرایط سخت باعث شد تا پیشوا به هیملر فشار بیشتری بیاورد. در اواسط فوریه عملیات "پومرانی" با حضور ارتش او و فرماندهی ژنرال: واتلر ونک "پس از فشار فراوان از سوی ژنرال "گودریان" انجام شد. در اوایل مارس، مرکز فرماندهی هیملر به غرب رودخانه ی "اودر" منتقل شد. در کنفرانسی با حضور او و پیشوا، هیملر همچنان دستورات پیشوا را تکرار می کرد که کسانی که عقب نشینی کنند تنبیه خواهند شد.

در روز ۱۵ مارس ۱۹۴۴، هیملر به دلیل بیماری از پست خود کناره گیری کرد و بازنشسته شد و به آسایشگاهی در "هوهلیخن" رفت. ژنرال گودریان با او ملاقات کرد و استعفانامه ی او به عنوان فرماندهی "ویستولا" را همان شب به هیتلر داد. در ۲۰ مارس، ژنرال "گوتارد هانریچی" جانشین هیملر شد.

در زمستان ۱۹۴۴-۱۹۴۵ Waffen-SS ۹۱۰.۰۰۰ عضو داشت و همراه با "آلگماین SS" تا حدود ۲ میلیون نفر عضو داشت. اما در اوایل ۱۹۴۵ هیملر دیگر اعتقادی به پیروزی آلمانی نداشت. این نکته را می توان از گفتگوی او با ماساژور خود یعنی فلیکس کرستن و همچنین ژنرال واتر شلنبرگ فهمید. او معتقد بود برای ابقای حکومت نازی نیازمند ایجاد صلح با انگلیس و آمریکا است.

به همین دلیل، وی با "کنت فولکه برنات" سوئدی در لوبک، نزدیک مرز دانمارک تماس برقرار کرد و خود را به عنوان رهبر آلمان معرفی کرد و به او گفت که هیتلر تا ۲ روز دیگر خواهد مرد. او از برنات خواست تا به ژنرال دوایت آیزنهاور خبر دهد تا آلمان ها می خواهند در مقابل غرب تسلیم شوند. هیملر امید داشت آمریکایی ها و انگلیسی ها در برلین در کنار ارتش آلمان مقابل روس ها بجنگند. به درخواست برنات هیملر درخواست خود را کتبا اعلام کرد. در تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۵ هیملر با "نوربت ماسور"، نماینده ی سوئدی کنگره ی جهانی یهودیان ملاقات کرد.

عصر روز ۲۸ آوریل بی بی سی گزارشی را به نقل از رویترز منتشر کرد که هیملر قصد مذاکره با دولت های غربی متفقین را دارد. وقتی که هیتلر باخبر شد بسیار عصبانی شد. هیتلر همچنین بدین خاطر ناراحت بود که هیملر بعد از گوبلز، باوفا ترین افسر رایش سوم بود. در واقع هیتلر، هیملر را "هیملر باوفا" صدا می کرد. بعد از آن که هیتلر آرام شد به تمامی اشخاصی که در سنگر او بودند گفت که کار هیملر بزرگترین خیانتی است که او به چشم خود دیده است.

اعلام خیانت هیملر همراه با گزارشات رسیده به دست او که روس ها در ۳۰۰ کیلومتری مقر هیتلر هستند باعث شد تا هیتلر وصیت نامه ی خود را بنویسد. در وصیتنامه پیشوا، که یک روز قبل از خودکشی نگارش شده بود، هیتلر، هیملر را از تمامی عناوینش بر کنار کرد. این عناوین عبارت بودند از: رهبر اس اس، رئیس پلیس آلمان، کمیسر ملت آلمان، وزیر رایش، رهبر ولکستروم (ارتش مردم). در آخر هیتلر هیملر را از حزب نازی اخراج و دستور بازداشت او را صادر کرد.

مذاکرات هیملر با کنت برنات ناموفق بود. او به ادمیرال کارل دونیتز پیوست که در شمال جبهه ی غربی در نزدیکی پلون نیروهای باقی مانده را فرماندهی می کرد. دونیتز هیملر را از پیش خود دور کرد و گفت نیازی به او ندارد زیرا جایی برای او در حکومت جدید ندارد.

هیملر سپس خود را به عنوان یک پناهنده به آمریکایی ها معرفی کرد و با برقراری تماس با ژنرال آیزنهاور اعلام کرد که تمامی آلمان را در صورت محاکمه نکردن او، به متفقین تسلیم خواهد کرد. او از آیزنهاور خواست که او را به عنوان وزارت قانون در دولت جدید آلمان انتخاب کند. او به طنز در مورد اولین ملاقاتش با آیزنهاور می گفت که آیا باید به او سلام هیتلری بدهد یا به او دست بدهد. آیزنهاور از ملاقات با او خودداری کرد، بعدها هیملر به عنوان یک جنایتکار بزرگ از سوی آیزنهاور معرفی شد.

* اسارت و مرگ

هیملر که از دو طرف طرد شده و تحت تعقیب بود، چند روزی در اطراف فلنزبورگ در نزدیک مرز دانمارک اقامت گزید. برای آن که به اسارت در نیاید خود را به عنوان یک افسر از پلیس مخفی ارتش، به نام هاینریش هیتزینگر معرفی کرد. وی سبیل خود را اصلاح کرد و چشم بندی بر روی چشم خود بست، تا بتواند به باواریا برگردد. او همچنین مدارکی تقلبی را توانست تهیه کند، اما مرتب بودن مدارک او باعث شد تا واحدی از ارتش انگلیس به او شک کند و در روز ۲۲ می، هیملر توسط سرگرد "سیدنی اکسل" دستگیر شد و هنگام دستگیری هویتش برملاشد. قرار بود هیملر در کنار بقیه ی افسران آلمانی به عنوان یک خلافکار جنگی در نورنبرگ محاکمه شود. ولی در روز ۲۳ می او در لونبرگ به کمک قرص سیانور خود کشتی کرد، قبل از این که حتی بازجویی شود. آخرین کلماتی که او به زبان آورد این بود: "من هاینریش هیملر هستم". در آخرین برگ دفتر خاطراتش شعری سرود که نشانگر معتقداتش بود:

((گرچه ممکن است جسم تو را سوراخ کنند

مبارزه کن، پایدار باش، بایست

بعید نیست خود نابود شوی

اما پرچم را همچنان بالا نگه دار))



زمان: ۳ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۶ شهریور ۱۳۲۰
(۲۵ اوت ۱۹۴۱ تا ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱)

مکان: ایران

نتیجه: پیروزی متفقین

علت جنگ: حضور تبعات آلمانی در ایران

جنگندگان

انگلیس 

ایران 

شوروی 

تلفات

ایران: حدود ۸۰۰ کشته نظامی و ۲۰۰ کشته غیرنظامی، غرق ۲ ناو کوچک، خسارت دبدن ۴ ناو کوچک، و سقوط ۶ هواپیما	بریتانیا: ۲۰ کشته و ۵۰ مجروح و حداقل یک نانک شوروی: ۴۰ کشته و سقوط ۳ هواپیما
---	---

نیروهای شوروی شمال و نیروهای بریتانیا جنوب ایران را اشغال کردند

اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

پس از شروع جنگ جهانی دوم که در ۹ شهریور ۱۳۱۸ (۱ سپتامبر ۱۹۳۹) آغاز شده بود، ایران بی طرفی خود را اعلام نمود، اما به دلیل گستردگی مرز ایران با اتحاد جماهیر شوروی و درگیری ایران با شوروی این بی طرفی ناپایدار بود. هیتلر به دلیل داشتن روابط حسنه با ایران، با نوشتن نامه ای به رضا شاه از بی طرفی ایران اظهار خرسندی کرد، ولی ارتش متفقین به بهانه حضور جاسوسان آلمانی در ایران به اشغال کشور ایران مبادرت ورزیدند.

در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی از شمال و نیروهای انگلیسی از جنوب به ایران حمله کردند و شهرهای سر راه را اشغال کردند و به سمت تهران آمدند. ارتش ایران به سرعت متلاشی شد. رضا شاه ناچار به استعفا شد. متفقین با انتقال سلطنت به پسر ولیعهد او محمد رضا شاه موافقت کردند.

پس از اشغال ایران و گرفتن راه آهن سراسری که آلمانها برای ایران ساخته بودند، از آن برای انتقال کمکهای نظامی به پشت جبهه شوروی، بر اساس قانون وام و اجاره مورد استفاده قرار گرفت.

در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی از شمال و نیروهای انگلیسی از جنوب به ایران حمله کردند و شهرهای سر راه را اشغال کردند و به سمت تهران آمدند. ارتش ایران به سرعت متلاشی شد. رضا شاه ناچار به استعفا شد. متفقین با انتقال سلطنت به پسر ولیعهد او محمد رضا شاه موافقت کردند.

پس از اشغال ایران و گرفتن راه آهن سراسری که آلمانها برای ایران ساخته بودند، از آن برای انتقال کمکهای نظامی به پشت جبهه شوروی، بر اساس قانون وام و اجاره مورد استفاده قرار گرفت.

سوم شهریور ۱۳۲۰، ایران به اشغال نیروهای نظامی شوروی و انگلیسی در آمد، نیروهای شوروی از شمال و شرق و نیروهای بریتانیایی از جنوب و غرب، از زمین و هوا به ایران حمله کردند. این حادثه در کشاکش جنگ جهانی دوم رخ داد و این حمله حاصل سومین تباری روسیه و بریتانیا بود که به زیان حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران شکل میگرفت. قرن نوزدهم در پایان جنگهای طولانی روسیه با ایران، تباری این کشور با انگلیسی ها علیه ناپلئون در اروپا، سبب حمایت انگلیس از شوروی و انعقاد پیمانهای گلستان و ترکمانچایی و تحمیل آن بر ایران شد. اوایل قرن بیستم میلادی نیز، پیمانهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ سبب تقسیم ایران به حوزه نفوذ دو کشور بریتانیا و شوروی و زمینه ساز حضور نظامی آنان در ایران شد. سومین بار در جنگ جهانی بود که به بهانه حضور کارشناسان آلمانی در ایران، اشغال ایران را در پی داشت.

* آغاز درگیری

لحظات اولیه حمله، سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس در منزل علی منصور، نخست وزیر وقت ایران، حضور یافته و طی یادداشتی حمله قوای را به کشور ابلاغ کردند. علی منصور متعاقباً در کاخ سعد آباد، رضا شاه را مطلع ساخت و سپس راهی مجلس شورای ملی شد و در گزارش حمله نظامی شوروی و انگلیس را به اطلاع نمایندگان مجلس رساند. نمایندگان شوروی و انگلیس، علت این مداخله را وجود تعداد زیادی کارشناس آلمانی در ایران ذکر کردند. دخالت نظامی شوروی و بریتانیا در ایران متعاقب دو اولتیماتوم مشترک شوروی و بریتانیا در ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ راجع به حضور کارشناسان آلمانی به وقوع پیوست. این حمله همچنین به فاصله سه هفته قبل از تبعید رضا شاه به خارج از کشور رخ داد. شهرهای بی دفاع شمال و جنوب کشور در جریان حمله هماهنگ و مشترک شوروی و انگلیس، شدیداً بمباران شدند و نیروی دریایی ایران در خلیج فارس و دریای خزر ظرف چند ساعت مضمحل گشت. فرمانده نیروی دریایی نیز در همان روز اول حمله کشته شد.

* روز ۳ شهریور

عصر روز سوم شهریور و درحالی که پیشروی قوای انگلیس و شوروی در شمال و جنوب خاک ایران ادامه داشت، علی منصور با مشاهده بحرانی بودن اوضاع تصمیم به استعفا گرفت. خبرهای مربوط به متلاشی لشکرهای تبریز، رضائیه، گیلان، اردبیل، مشهد و کرمانشاه سبب شد تا رضا شاه لشکرهای دو پادگان مرکزی را در اطراف تهران به حالت دفاعی مستقر سازد.



در همین روز رضا شاه در طی تلگرافی به فرانکلین دلانو روزولت، رئیس جمهور آمریکا، از وی خواست تا مانع پیشروی انگلیس و شوروی در داخل خاک ایران شوند، اما روزولت با صراحت این درخواست را رد کرد و تأکید نمود که ایالات متحده، هدف انگلیس را هدف خود می داند.

غروب سوم شهریور، رضا شاه که متعاقب در دریافت پاسخ دولت آمریکا، امیدی به توقف حملات انگلیس و شوروی نداشت و از جبهه های آلمانها در جنگ نیز اخبار مسرت بخشی دریافت نمی کرد، تمام سربازان احتیاط ۴ دوره، متولدین ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ را به خدمت فراخواند. او در شامگاه همان روز، خبرهای مربوط به پیشروی قوای شوروی و انگلیس را به سوی تهران دریافت نمود.

* روز ۵ شهریور

روز ۵ شهریور علی منصور ناامیدانه از مقام رئیس الوزرائی استعفا داد و رضا شاه، مجید آهی وزیر دادگستری را مامور تشکیل کابینه کرد، اما وی نیز از پذیرفتن این سمت امتناع ورزید و ناچار مسئولیت نخست وزیری کشور به محمد علی فروغی واگذار شد. ششم شهریور، فروغی در منزل خود با سفیران انگلیس و شوروی راجع به ترک مخاصمه و توقف جنگ مذاکره کرد. در همین نشست فروغی از نیت انگلیسیها برای برکناری و تبعید رضا شاه با خبر شد. در نتیجه فردای همان روز رضا شاه، همه اعضای خانواده اش به استثنای محمد رضا پهلوی ولیعهد را روانه اصفهان کرد و خود نیز روز دهم شهریور تصمیم به استعفا را به اطلاع فروغی و اعضای کابینه اش رساند.

در آن روزها، خیلی از شهرها و به ویژه تهران با کمبود نان و سایر ارزاق مورد نیاز مردم مواجه بودند. کشوری که در جنگ جهانی دوم دخالتی نداشت و بارها بی طرفی خود را به طرفین درگیری اعلام کرده بود، خدمات زیادی را از انگلیس و شوروی متحمل شد.

* روز ۲۵ شهریور

تعداد زیادی غیرنظامی زیر بمباران شهرهای مختلف جان باختند و خسارات بسیار سنگینی به تأسیسات اقتصادی کشور و اماکن زندگی مردم وارد آمد. کشور دچار قحطی شد و مردم از لحاظ نان و ارزاق به شدت در مضیقه قرار گرفتند. این حملات تا استعفای رضاشاه و جایگزین شدن پسرش، محمد رضا پهلوی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، ادامه یافت. ۲۵ شهریور رضا شاه استعفا داد، راهی اصفهان شد و ولیعهد جانشین وی شد.

* روز ۲۶ شهریور

روز ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ همزمان با ورود نظامیان انگلیسی و شوروی به تهران، محمد رضا شاه در مجلس سوگند یاد کرد. انگلیس اول قصد داشت پسر محمد حسن میرزا، نوه احمد شاه قاجار را که در انگلستان زندگی می کرد و افسر نیروی پادشاهی انگلستان بود را جانشین رضا شاه کند ولی وقتی معلوم شد که او فارسی بلد نیست، بلاخره با توافق شوروی محمد رضا پهلوی را به جای پدرش به سلطنت برگزیدند.

* روز ۳۰ شهریور

روز ۳۰ شهریور، رضا شاه و خانواده اش از اصفهان به یزد، کرمان و بندرعباس عزیمت کردند تا با یک کشتی انگلیسی که قرار بود آنها را به جزیره موریس ببرد، انتقال داده شوند.

* پس از شهریور ۱۳۲۰

اشغال ایران محدود به قوای انگلیسی و شوروی نبود. پس از ورود آمریکا به جنگ، عده ای از نظامیان آن کشور نیز وارد ایران شدند، اما استقلال و تمامیت ارضی ایران، نخست با امضای یک پیمان سه جانبه بین ایران، انگلیس و شوروی در بهمن ۱۳۲۰ و سپس با صدور اعلامیه ای که در پایان کنفرانس سران متفقین، فرانکلین دلانو روزولت، ژوزف ستالین و وینستون چرچیل در تهران منتشر شد، تضمین گردید.



رضاشاه در تبعید، سال ۱۳۲۲



کنفرانس تهران - از راست به چپ: ژوزف استالین - فرانکلین دلانو روزولت - وینستون چرچیل

در پایان کنفرانس تهران که در آبان سال ۱۳۲۰ در تهران تشکیل شد، طرفین تعهد کردند نیروهای نظامی خود را ظرف ۶ ماه از ایران خارج کنند. دولت شوروی قبل از خاتمه جنگ در صدد به دست آوردن امتیاز استخراج نفت شمال در دریای شمال برآمد، اما چون با تصویب قانون منع اعطای امتیاز نفت به خارجی‌ان در مجلس شورای ملی، از دریافت این امتیاز محروم شد، بنای مخالفت و ناسازگاری با دولت ایران را گذاشت و پس از خاتمه جنگ مقدمات شورش مسلحانه را در آذربایجان فراهم ساخت. نیروهای شوروی از حرکت واحدهای اعزامی ارتش برای سرکوبی این شورش جلوگیری کردند و موجبات تسلط فرقه دمکرات را بر آذربایجان و سپس در کردستان را فراهم ساختند. در اردیبهشت ۱۳۲۴، حکیم الملک، نخست وزیر شد ولی به سرعت جای خود را به محسن صدر (صدر الاشراف) داد.

در دوره نخست وزیری محسن صدر جنگ جهانی دوم به پایان رسید و نیروهای انگلیسی و آمریکایی طبق مفاد پیمان سه جانبه ایران را ترک کردند. اما نیروهای شوروی همچنان در ایران باقی ماندند. در شهریور ۱۳۲۴ فرقه دموکرات آذربایجان خواستار خود مختاری آذربایجان شد. پس از محسن صدر، حکیمی برای چند ماهی نخست وزیر شد و بلا فاصله دوباره احمد قوام نخست وزیر شد و بلافاصله برای مذاکره در مورد مسئله آذربایجان به موسکو رفت. قوام با وعده ای که در مورد نفت شمال به شوروی داد موافقت آنان را با تخلیه ایران به دست آورد.

نخست وزیر وقت موسکو که به امضای موافقتنامه ای درباره تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی منجر شد و در اردیبهشت ۱۳۲۵ نیروهای خود را از ایران خارج کردند. حکومت خودمختار حزب دمکرات در آذربایجان و کردستان نیز بیش از ۷ ماه پس از خروج نیروهای شوروی دوام نیاوردند. موافقتنامه مربوط به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نیز سال بعد در مجلس رد شد.

اما لهستانیها آلمان را هم صطح خود نمیدند و با پشت گرمی فرانسه و انگلیس (فرانسه و انگلیس تعهد داده بودند تا از مرزهای لهستان حمایت کنند) از برگزاری مذاکرات با آلمان خودداری میکردند.

* حمله به لهستان

گروهی از افراد ارتش لهستان به یک ایستگاه رادیویی مرزی واقع در خاک آلمان موسوم به گلاویتز ، حمله نمودند و پس از حمله و کشتن نگهبانان، از این رادیو به زبان لهستانی اقدام به پخش اعلامیه هایی بر ضد آلمان نمودند . متعاقب آن هیتلر اعلام کرد :

روز گذشته تعدادی از سربازان عادی لهستانی به خاک آلمان حمله کرده اند . من دستور داده ام از ساعت ۴ صبح امروز گلوله را با گلوله پاسخ دهند . و جنگ آغاز شد .

* عملیات جنگی

جنگ با حمله ارتش آلمان و با تاکتیکی که جدیداً توسط این کشور ابداع شده بود (موسوم به بلیتز کریگ یا حملات برق آسا) شروع شد . حملات نیروهای زرهی با سرعت و شدت و با عبور آنها از موانع طبیعی و مصنوعی ، همراه با پشتیبانی نیروی هوایی، امکان هر نوع مقاومتی را از لهستان سلب می نمود .



ارتش آلمان متشکل از نیروهای زمینی - دریایی - هوایی ، در تمام سطوح بسیار مجهز و مدرن محسوب می شد. و از حیث تعداد نفرات نیز بر نیروهای لهستانی برتری داشت .

نام رمز عملیات "قضیه سفید" و تاریخ شروع آن ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ و تاریخ خاتمه آن ۶ اکتبر ۱۹۳۹ بود . ارتش آلمان شامل ۲ گروه ارتش ، مرکب از گروه ارتش های شمال به فرماندهی مارشال فدور فن بوک و گروه ارتش جنوبی

جنوبی به فرماندهی مارشال گرد فن روندشتت بود . جمعه، اول سپتامبر ۱۹۳۹، حدود ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه صبح. جنگنده های شکاری آلمانی که آن را (شتوکا) می نامیدند، شهر لهستانی "ویلون" را زیر آتش خود گرفتند. حوالی ساعت ۴ و ۴۵ دقیقه کشتی جنگی "اشلسویگ هولشتاین" یک انبار اسلحه لهستان واقع در شبه جزیره "وستریلاته" در نزدیکی بندر دانسیگ را زیر آتش گرفت. بدین سان حمله به لهستان، با قدرت تمام آغاز شد. در پی این حمله هیتلر در برابر مردم آلمان سخنانی ایراد کرد و گفت: (لهستان شب گذشته برای نخستین بار با سربازان ارتش منظم خود به خاک ما تیراندازی کرد. و حال از ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه بامداد با شلیک متقابل پاسخ دادیم. لهستان دولتی بود خشونت بار. دولتی که با چماق پلیس و نظامیان حکومت می کرد. وضعیت آلمانی ها در این حکومت اسفبار بود).



ژنرال فیلد مارشال گرد فن رونشتت



قتل عام سربازان لهستانی توسط ارتش استالین - به اجساد توجه کنید که به شدت بر روی یکدیگر فشرده شده اند، نشانگر بی رحمی و وحشیگری ارتش سرخ



کشف اجساد سربازان لهستانی توسط آلمانی ها - جنگل کاتین

اکنون دیدگاه رسمی در روسیه این است که این اتحاد جماهیر شوروی بود که اروپا را آزاد کرد. روس ها بر این نکته تاکید می کنند که میلیون ها شهروند روس خود را در اثر مقابله با ارتش هیتلر از دست دادند و تنها مقصر جنگ را متوجه آلمان نازی می دانند. در قطعنامه شورای امنیت و همکاری اروپا که در ماه ژوئیه به تصویب رسید، این مساله ارائه شده بود که روسیه در مورد جنگ جهانی دوم نیز مقصر است. برای برخی کشورهایی که سال ها قبل جزو شوروی سابق بودند، مانند لهستان و کشورهای حوزه بالتیک، نقش روسیه در این جنگ چندان مثبت نبود. این کشورها به شوروی اشاره می کنند که با ورودش به جنگ، راه را برای حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی برای بیش از نیم قرن در این کشورها مساعد کرد. روسیه نهاد دولتی جدیدی برای مقابله با جعل تاریخ روسیه بنیان نهاد. روسیه که امروز استالین را جنایتکار تاریخ می بیند؛ سعی بر برائت جویی از اتهامات دارد اما تاکنون نتوانسته خاطرات جنایتهای تلخ گذشته را که بر مردم اروپا روا داشته را از ذهن مردم اروپا و به خصوص مردم لهستان و آلمان پاک کند.

با فرار باقی مانده ارتش لهستان به شوروی که به دستور استالین در جنگل کاتین به شکلی بیرحمانه و تا آخرین نفر کشته شدند جنگ لهستان به پایان رسید. در سال ۱۹۴۲ با توافق و اصرار چرچیل و روزولت و موافقت استالین یک ارتش مرکب از نیروهای لهستانی مستقر در اردوگاه های روسیه از اردوگاه ها آزاد و در قالب یک لشکر تجدید سازمان شد.

این لشکر به همراه آوارگان لهستانی که از سوی دولت شوروی عناصر نامطلوب شناخته شده بودند از دو سوی دریای خزر و یا بندر انزلی به ایران گسیل شدند.

پس از کشتار کاتین توسط روسها و سرانجام پس از اشغال مجدد ورشو توسط ارتش سرخ ، لهستان تا سال ۱۹۹۲ استقلال خود را از دست داد.



سلاح ضد تانک Panzerfaust

در سال ۱۹۴۲ دانشمندان ورماخت، طرحی را جهت تولید نسل جدیدی از جنگ افزارهای ضدتانک و با هدف جایگزینی با سلاح ضد تانک Faustprone قدیمی آغاز نمودند. این تانکزن مهیب، سه عیب اساسی داشت که از اعتبار آن می کاست؛

در سال ۱۹۴۲ دانشمندان ورماخت، طرحی را جهت تولید نسل جدیدی از جنگ افزارهای

ضدتانک و با هدف جایگزینی با سلاح ضد تانک Faustprone قدیمی آغاز نمودند. این تانکزن مهیب، سه عیب اساسی داشت که از اعتبار آن می کاست؛

۱_ نمونه های اولیه آن فاقد هرگونه سایت نشانه روی بودند (که این عیب در مدلهای آخر با نصب سایتی ساده برطرف شد.)

۲_ قوس اضافی و بی دلیل سرچنگی سلاح، احتمال کمانه کردن پرتابه را افزایش داده و از تاثیر آن برروی زره های شیبدار (مانند T-34 روسی) می کاست.

۳_ زمانبری و دشواری در تولید، که مسلماً مناسب شرایط بحرانی جنگ نبود.

حاصل تلاشهای بی وقفه این محققان تحت عنوان Panzerfaust (زره کوب) ارائه گشت. در طراحی این جنگ افزار جدید، به سهولت کاربری و کم هزینه بودن تولید توجه فراوان شده بود. بدنه سلاح تنها از یک ورقه فولادی درجه ۲ به طول یک متر ساخته شده بود که به صورت استوانه ای شکل، با قطری حدود ۴/۶ سانتیمتر، پرس شده بود. در بالای لوله سلاح یک سایت نشانه روی ساده و بدون مگسک، و ماشه ای ابتدایی قرار داشت. همانطور که گفته شد، سلاح قبلی فاقد مگسک بود و سرباز مجبور می شد از گوشه کلاهک جنگی سلاح، جهت نشانه روی استفاده کند. جنگ افزار جدید ۸۰۰ گرم ماده منفجره (عمدتاً از نوع TNT) را درون سر جنگی ۱۵ سانتیمتری اش جای می داد. می شد گفت این میزان ماده منفجره برای انهدام کلیه تانکهای آن زمان متفقین کافی بود.

روی بدنه استوانه ای شکل، پیغامی به درشتی و رنگ سرخ نمایان بود:

Starker Feuerstrahl!!

فوران آتش قوی!!

و یا در بعضی دیگر:

Achtung! Feuerstrahl

هشدار! خطر فوران آتش.





که هشدار می بود به سربازان، تا بر اثر خروج آتش از پشت سلاح دچار سانحه و سوختگی نشوند، این فوران آتش از انتهای اسلحه می توانست حتی تا فاصله سه متری هم آسیب زا باشد. Panzerfaust پس از پرتاب قادر بود در زره فولادین با قطر بالغ بر ۲۰۰ میلیمتر نفوذ کند. (و این تنها یکی از دلایل برتری آن به بازوهای آمریکایی با قدرت نفوذ در زره ۱۵۰ میلیمتری بود.)

در طول نبرد برلین بود که این جنگ افزار فوق العاده مرگبار توصیف شد و واقعا لیاقت خود را اثبات کرد! بطوری که بنا به گفته شاهدان عینی، اجساد تانکهای روسی که با این سلاح منهدم شده بودند، در سراسر شهر مشهود بودند. در ثانی تولید آن بسیار ساده و کم هزینه بود، بطوریکه در کارگاهها و حتی زیرزمینهای کوچک سطح شهر تولید شده و به وفور در اختیار مردم و سربازان آلمان قرار می گرفت. کلا سلاح Panzerfaust شامل مدلهای مختلفی می شد که سازندگان، آنها را بر اساس بردشان نامگذاری می کردند:



Panzerfaust 30

Panzerfaust 30

اولین نمونه این سلاح بود که در آگوست ۱۹۴۳ به میدان نبرد وارد شد. همانطور که از نام سلاح

پیداست، برد این موشک حد اکثر ۳۰ متر بود. بدنه استوانه ای این سلاح ۴/۶ میلیمتر قطر داشته که موشکی به وزن تقریبی ۳ کیلوگرم، محتوی ۸۰۰ گرم ماده منفجره، را به طور مستقیم پرتاب می نمود. سرعت موشک در این مدل با داشتن ۱۰۰ گرم چاشنی از نوع باروت سیاه، تنها ۳۰ متر بر ثانیه بود که البته در نمونه های بعدی، این سرعت افزایش یافت. وزن مجموعه کامل سلاح، حدودا ۵/۱ کیلوگرم بود.

از آگوست ۱۹۴۳ تا آگوست ۱۹۴۴ که پایان دوره تولید این مدل بود، بیش از ۵۰۰۰۰ قبضه از این سلاح به دست آلمانها تولید کشت تا اینکه با مدل جدیدی جایگزین شد.



Panzerfaust 60M

Panzerfaust 60

تولید این مدل جدید در آگوست ۱۹۴۴ آغاز شد و در همان ماه به صحنه نبرد راه یافت.

برد سلاح تا ۶۰ متر افزایش یافته بود، گرچه سرعت آن با اندکی افزایش تنها به ۴۵ متر بر ثانیه رسیده بود. می توان گفت که این مدل پرکاربردترین و ارزانتترین جنگ افزار از خانواده Panzerfaust بود. در این مدل کیفیت ماشه و سایت نشانه روی بطور چشمگیری افزایش یافته بود. وزن سلاح اکنون روی هم رفته اندکی از ۶ کیلوگرم فراتر رفته بود، همچنین قطر بدنه اصلی هم در مدل جدید با اندکی افزایش به ۵ سانتیمتر رسیده بود.

مقرر شده بود که هر ماه چهارصد هزار قبضه از این جنگ افزار تولید گردد که البته دست یابی به این رقم تولید تا ماه اکتبر محقق نشد. در سپتامبر سال ۱۹۴۴ بود که رقم تولید به یک میلیون و پانصد هزار قبضه افزایش یافت و این حاکی از کارایی و موفقیت چشمگیر سلاح در مقابله با تانکهای نیروهای متفقین بود.

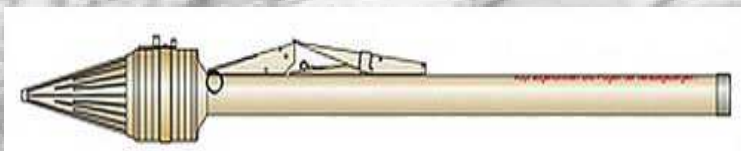
Panzerfaust 100



این مدل از نوامبر ۱۹۴۴ به بعد در ارتش آلمان نازی به خدمت گرفته شد. در این مدل جدید،

قطر لوله به ۶ سانتیمتر، وزن چاشنی ۱۹۰ گرم و سرعت تا ۶۰ متر بر ثانیه افزایش یافته بود. همانطور که از نام موشک معلوم است، این مدل دارای برد موثری حدود ۱۰۰ متر بود. شایان ذکر است که طول سلاح به ۱۱۵ سانتیمتر رسیده و وزن آن تا ۶/۸ کیلوگرم افزایش یافته بود.

Panzerfaust 150



از این مدل تنها تعداد اندکی در اواخر جنگ تولید گشت. برد موثر این مدل ۱۵۰ متر و

سرعتی معادل ۸۵ متر بر ثانیه داشت. تولید این زره کوب در مارس ۱۹۴۵ آغاز شد، یعنی تنها دو ماه قبل از پایان جنگ. حدود صد هزار قبضه از این مدل تولید گشت، اما فقط تعداد اندکی از آنها به دست سربازان آلمانی رسید.

Panzerfaust 250



این مدل فقط در طراحی و نمونه اولیه باقی ماند. قرار بود این جنگ افزار در سپتامبر

۱۹۴۴ وارد مرحله تولید گردد، اما زمان مجال نداد و جنگ با شکست متحدین به پایان رسید، در نتیجه این پروژه ناتمام ماند. اطلاعات بیشتری در مورد این مدل در دسترس نیست.

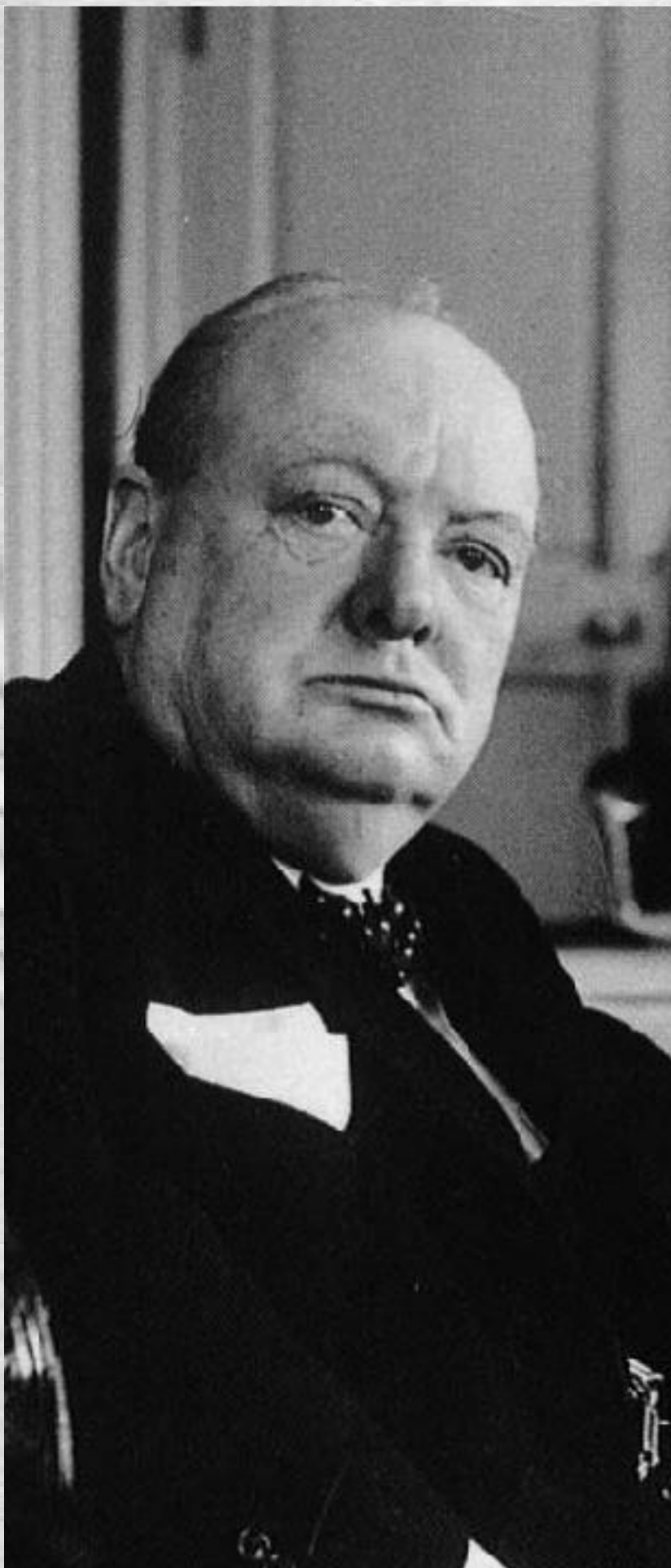
تا پایان جنگ بیش از شش میلیون و هفتصد هزار قبضه Panzerfaust تولید شد. آمار و ارقام جالبی در مورد این اسلحه در دسترس است که بد نیست نگاهی هم به آنها بیندازیم:

Panzerfaust در زمان خود سلاح بی نظیری بود، اما بدلیل تولید عجولانه و انبوه آن، گهگاه اشکالاتی در عملکرد سلاح پدید می آمد؛ برای مثال در سال ۱۹۴۴ چیزی بالغ بر ۲۴۷ هزار قبضه Panzerfaust تولید ماه جولای بدلیل نقص فنی در بکارگیری مواد اولیه، از خطوط مقدم جمع آوری شده و برگشت داده شدند. به دنبال این تقایص، ارتش ورماخت از پذیرفتن ۴۵۳ هزار قبضه Panzerfaust دیگر نیز خودداری نمود.

در مجموع تا پایان جنگ، چیزی حدود ۸۹۲ هزار زره کوب به دلایل مختلف از خطوط مقدم جمع آوری شده و به کارگاه های تولید کننده بازگردانده شدند.

از کشورهایی که از Panzerfaust اهدایی آلمان بهره فراوان برد، می توان به فنلاند اشاره نمود که از مدل ۳۰ این سلاح استفاده می کرد. البته خود فنلاندی ها بعدها اقدام به ایجاد تغییراتی در این سلاح نمودند که نمونه های F1 و F2 نام گرفتند. پس از پایان جنگ، ارتش سرخ تعدادی کارخانه و کارگاه تولید کننده این سلاح را تحت کنترل داشت و با استفاده از زره کوبهای تولیدی این کارگاه ها، زرادخانه های خود را پر می کرد. شایان ذکر است که سلاح ضدتانک معروف RPG با الگوبرداری از Panzerfaust مدل ۱۵۰ طراحی شده و این الگوبرداری به وضوح تا

RPG مدل ۳ دیده می شد. /



بد نیست بدانید

در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۴۲، وینستون چرچیل نخست وزیر وقت انگلستان دو بار از مرگ، جان بدر برد.

در این روز وینستون چرچیل در حال مراجعت از سفری به ایالت متحده (برای مذاکره برای تأمین ادوات جنگی از آمریکا به انگلیس) با یک هواپیما از نوع قایقهای پرنده بود. در این پرواز به دلیل خطای خلبان، هواپیما منحرف شده و بیش از حد به سواحل فرانسه نزدیک شد. در ناحیه ای که هواپیما ناخواسته به سمت آن پرواز می کرد، یک واحد از آتشبارهای ضد هوایی آلمانی مستقر گردیده بود و آنها نیز به محض دیدن این هواپیما انگلیسی، به سمت آن آتش گشودند که البته به مدد شانس و بختی بلند، خلبان موفق شد هواپیما و مسافرش را نجات دهد، زمانی که مسیر تصحیح شده و هواپیما به سمت انگلستان حرکت نمود، رادارهای انگلیسی آن را به عنوان بمب افکن دشمن شناسایی نمودند و شش فروند شکاری نیروی هوایی سلطنتی انگلستان برای حمله به آن به پرواز درآمدند اما شانس دومین بار لبخندش را نثار چرچیل نمود و هواپیماهای شکاری موفق به یافتن هواپیمایش نشدند.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**